



تبارشناسی تاریخی جریانات سلفی و تکفیری در صدر اسلام

محمدحسین رجبی‌دوانی، استاد تاریخ اسلام، گفت: سلفی‌ها، دوره فتوحات را دوره عظمت و دوره طلایی اسلام می‌دانند. در این دوره جهاد تنها پوششی بود برای کسب غنائم؛ حضرت علی(ع) فتوحات را به این شکل قبول نداشت.

محمدحسین رجبی‌دوانی، استاد تاریخ اسلام، گفت: سلفی‌ها، دوره فتوحات را دوره عظمت و دوره طلایی اسلام می‌دانند. در این دوره جهاد تنها پوششی بود برای کسب غنائم؛ حضرت علی(ع) فتوحات را به این شکل قبول نداشت.

به گزارش خبرنگار مهر، اندیشه سلفیگری که امروز در قامت تکفیر، ظهور و بروزی خشونت‌بار یافته است، نیازمند واکاوی از زوایای گوناگون است. جامعه‌شناسان و تحلیلگران سیاسی و اجتماعی شرایط اجتماعی بروز و ظهور این پدیده را بررسی می‌کنند. از منظری دیگر نیز توسط اهالی فلسفه و کلام، بنیانهای فکری آنها مورد مطالعه قرار میگیرد اما به نظر میرسد سلفی‌گری در تاریخ اسلام و به ویژه صدر اسلام دارای ریشه‌هایی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. توجه به این نکته که افراطیون داعشی امروز جنایات خود را با استناد به فتوحات صدر اسلام موجه میکنند اهمیت پرداختن به این موضوع را عیان میکند. در گفتگو با دکتر محمدحسین رجبی‌دوانی، استاد تاریخ اسلام به بررسی تبارشناسی جریانهای تکفیری در صدر اسلام پرداختیم که متن آن از نظر شما میگذرد:

*جریانات سلفی با تفکر گذشته گرایی که دارند بنای خود را بر کدامین خاطرات تاریخی صدر اسلام می‌گذارند و معیارهای سیاسی و حکومتی خود را به کدام بخش های تاریخ صدر اسلام ارجاع می‌دهند؟

بعد از رحلت پیامبر(ص) و غصب خلافت، تمام منابع نوشتند وقتی ابوبکر روی کار آمد، جریان ارتداد بزرگی عالم اسلام را فراگرفت و همه از اسلام برگشتند؛ جز مکه و مدینه و به نقلی شهر طائف، یعنی تمام شبه جزیره ای که زمان پیامبر(ص) زیر پرچم اسلام آمده بودند بعد از رحلت ایشان از اسلام برگشتند و مرتد شدند که بحث مفصلی دارد.

اینها را به دو دسته تقسیم می‌کنند: یکی متنبی‌ها یعنی «پیامبران دروغین» و پیروان آنها و «مانعین زکات» یعنی کسانی که از پرداخت زکات به دولت مرکزی خودداری کردند که مبحث مفصلی دارد و ما در این مجال وارد آن نمی‌شویم. ابوبکر 2 سال و 3 ماه خلافت کرد که بخش اعظم این دوره به سرکوبی این جریانهای مخالف انجامید یعنی با خشونت و کشتار وسیع، خالد بن ولید این مخالفت‌های فکری و مذهبی با حکومت مدینه را در هم کوبید.

حالا ممکن است این سؤال پیش آید که آیا نعوذ بالله پیامبر(ص) در رسالت خویش کم گذاشته بود که تا خبر رحلت پیامبر(ص) پیچید، همه از اسلام برگشتند و این وضعیت پیش آمد که باید با این کشتارهای وسیع سرکوب شوند؟ و طبیعی است وقتی جنگ شد براساس میل به اسلام برنگشته اند و از ترس جان به اسلام برگشتند.

من معتقدم این مسئله به غصب خلافت برمی‌گردد. یعنی اگر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) را از جایگاه الهی و حاکمیت بر مردم محروم نکرده بودند ابداً نه متنبی‌ها سر بر می‌آوردند و نه آن مانعین زکات؛ چون اولاً پیامبر(ص) در غدیرخم یک دعوت عام کرد. هیچ گاه سابقه نداشت که حدود 120 هزار نفر در محضر پیامبر اسلام(ص) جمع شوند و بعد وقتی ولایت امیرالمؤمنین(ع) را اعلام کرد و از مردم بیعت گرفتند، فرمودند: شما وقتی به وطنهای خود برگشتید وظیفه دارید به دیگران و غائبین بگویید که اینجا چه گذشت. یعنی 120 هزار خبرنگار در واقعه غدیر وجود داشته است که با فاصله اندکی در تمام شبه جزیره همه فهمیدند جانشین پیامبر(ص) کیست.

اما وقتی پیامبر(ص) رحلت فرمودند و اخبار مدینه منعکس شد مردم دیدند آن کسی که پیامبر(ص) انتخاب کرده بود جای پیامبر(ص) را نگرفت و کس دیگری روی کار آمده است، آن کسانی که فرصت طلب بودند و یا ضعف دین داشتند در اصل دین شک کردند و گفتند مگر پیامبر(ص) در غدیر به صراحت نگفتند و بیعت نگرفتند پس (نعوذبالله) شاید حقیقتی در کار نبوده و لذا برگشتند یعنی این ارتداد و مخالفتی که با حکومت مدینه پیش آمد برای این بود که حضرت علی(ع) کنار گذاشته شد.

وقتی ابوبکر اینها را سرکوب کرد، دید عده ای که مدتها در جنگ بودند و ورزیده شده اند اگر در مدینه بمانند فردا برایشان دردسر ایجاد میکنند پس گفت حالا وقت نشر اسلام در ممالک دیگر است و بنابراین از اواخر دوره ابوبکر فتوحات اسلامی آغاز شد و از قلمرو امپراطوری روم هم شروع شد و بعد متوجه ایران شدند. منتهی بخش اندکی را توانسته بودند به قلمرو اسلام اضافه کنند تا اینکه عمر بن خطاب روی کار آمد.

خلیفه دوم با بهره گیری از آراء خبرگان نظامی و شخصیت‌های برجسته دوره پیامبر(ص) توانست این فتوحات را گسترش دهد و بخش اعظم ایران و مناطق مهم امپراطوری روم یعنی شامات و مصر را در شمال آفریقا بگیرد. لذا مردم برای او شأن ویژه ای قائل شدند. به ویژه این که این فتوحات برای آنها ثروت فراوانی به همراه داشت و زندگی آنها کاملاً متحول شد. برای همین آنها خودشان را مدیون عمر بن خطاب می‌دانستند. وقتی عثمان بعد از ترور عمر به روی کار آمد، همین کار را ادامه داد، البته کار عثمان راحت تر بود. چون حکومت مرکزی ایران از بین رفته بود و بقیه ایران بدون دفاع مانده بود. لذا ایران تا هند و چین راحت فتح شد و فتوحات در شمال آفریقا ادامه پیدا کرد.

مردم در ظاهر جهاد می‌رفتند اما در واقع دنبال منافع مادی مترتب بر جهاد بودند. لذا می‌بینید که آفریقای سیاه در کنارشان

هست اما وارد آنجا نشدند. لیبی و مصر را دارند اما پایین نیامدند و وارد آفریقای سیاه نشدند، چرا؟ چون برایشان ارزشی نداشت یعنی تا زن و بچه های رومی و ایرانی هست! چرا بیایند سراغ سیاهان آفریقا؟ لذا جنبه گسترش اسلام فقط جنبه مادی داشت اما در پوشش جهاد.

*این طرز تفکر از چه زمانی شروع شد؟

از زمان خلیفه دوم. در زمان ابوبکر فتوحات محدود بود و غنیمت آن چنانی نبود و به ظاهر با مرتدان داشتند میجنگیدند اگرچه زن و بچه های آنها را هم اسیر کردند اما به گستردگی آنچه در جنگ با روم و ایران به دست آوردند، نبود. زمان پیامبر(ص) وقتی اینها جهاد می رفتند می گفتند ما می خواهیم به «إِخْدَى الْحُسَيْنِ» برسیم یعنی یکی از دو نیکبها یا پیروزی اسلام یا شهادت در راه خدا، ولی در زمان خلیفه دوم بعد از جنگ «جسر» که از ایرانیان شکست خوردند - که تنها پیروزی ایرانیان بود- چنان وحشتی آنها را فرا گرفت که تا یک سال حرفی از ایران و فتوحات ایران نه از سوی خلیفه زده می شد و نه مردم تمایل و ادعایی داشتند اما فتوحات در روم ادامه داشت.

خلیفه خواست آنها را به حمله مجدد به ایران تشویق کند- جالب است در منابع خودشان نوشتند- برای همین گفت تا کی می خواهید در اینجا که آب و هوای مناسب ندارد، بنشینید؟ گنجهای پادشاهان ایران و سرزمینهای مرغوب عراق در انتظار شماست. یعنی «إِخْدَى الْحُسَيْنِ» شد این مسائل. لذا اینها جنگجویان حرفه ای برای کسب غنایم شده بودند.

برای همین وقتی حضرت علی(ع) پس از قتل عثمان روی کار آمد حضرت فتوحات این گونه را قبول ندارد و متوقف می کند و می خواهد جامعه ای که زاویه زیاد با دوره پیامبر(ص) گرفته را به حال و هوای دوره پیامبر(ص) برگرداند لذا تنش در مقابل حضرت ایجاد شد و مخالفتها بالا می گیرد و جامعه برنمی تابد و سه جنگ و فتنه علیه حضرت علی(ع) پدید می آورند.

لذا پس از صلح امام حسن(ع)، معاویه که بر عالم اسلام مستولی می شود، می بیند راه به دست آوردن دل این مردم همان حالت خلفای پیشین است و به همین ترتیب فتوحات از سر گرفته می شود و هم در قلمرو روم و هم ماوراء النهر در زمان معاویه فتح شد و جنگهای مفصل اتفاق می افتد و حتی با هند درگیری دارند. چون جامعه این را می خواست و میپذیرفت.

*خاطرات متصور که برای این جریان تکفیری شکل گرفته و آنها را تشویق به این خشونت می کند بیشتر به کدام زمان و کدام وقایع بازمی گردد؟

آنها آن دوره را دوره عظمت اسلام می دانند که مردم عموماً در حال جهاد با کفار بودند و اسلام اقتداری پیدا کرده بود که دو ابرقدرت را در آن واحد به زانو در آورده و به زمان پیامبر(ص) نزدیک بوده و اینها اصحاب رسول الله(ص) بودند و پیامبر(ص) را دیده اند و با حضرت حشر و نشر داشتند لذا این دوره را دوره طلایی اسلام تلقی می کردند. حتی بعد از سقوط دولت اموی و روی کار آمدن عباسیان مبینیم هم در دوره اموی و هم عباسیان این زاویه و فاصله با تعالیم اسلام وسیع می شود و خلفا به صراحت و علناً به فسق و فجور دست می زدند و شراب می نوشیدند و با سگ و بوزینه بازی می کردند و از علم و دانش تهی بودند و به عنوان خلیفه پیامبر هم این کارها را می کردند، باعث می شد جامعه هم به همان سمت برود و انحطاط جامعه اسلامی را فراگرفت.

یعنی در اواخر قرن 3 و اوایل قرن 4، در بغداد مرکز خلافت، مرکز فساد و فحشای علنی داشت و در قرن 4 به گفته «مقدسی» که یک فقیه جهانگرد است و شهرهایی را بررسی کرده، می گوید مرکز فحشا در کنار مسجد باز و رایج است! ما در زمان طاغوت نمی دیدیم که کنار مسجد جامع مرکز فحشا باشد. ببینید چقدر تباهی ایجاد شد!

اتفاقاً جریانهای سلفی عمدتاً در همین دوره (قرن 3 و اوایل قرن 4) شکل می گیرد. وقتی عده ای که به ظاهر درد دین دارند و می بینند چه تباهی ای عالم اسلام را فراگرفته و حاکمان چگونه عمل می کنند و ارزشهای الهی چگونه زیر پا افتاده است، گفتند: ما باید به سیره سلف صالح و گذشتگان پاک برگردیم. احمد بن حنبل خود مبدع جریان سلفی گری نیست. از پیروان او این جریان پدید آمد.

*در این تاریخی که ذکر کردید یعنی اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟ افرادی ظهور کردند که این اتفاقات افتاد؟

این دوره، دوره ای است که خلافت ضعیف شده است. بعد از خلیفه واثق، خلیفه عباسی. دوره عباسی را به دو دوره طلایی و دوره انحطاط خلافت تقسیم می کنند که دوره طلایی خلافت از 132 هجری تا 232 هجری است که 100 سال است که در این دوره خلفا اقتدار دارند و به کل عالم اسلام مستولی هستند تا اینکه واثق از بین می رود و از این به بعد دوره انحطاط خلافت است که تا سقوط بغداد در سال 656 هجری ادامه پیدا می کند. این دوره خلفا ضعیف شده اند و حاکمان خودمختار و خودرأی در مناطق مختلف پدید می آیند و سلطنت موروثی دارند و خلیفه هم کارش این است که هر کسی روی کار آمد برایش خلعت و لواء می فرستد و او را تأیید می کند و هیچ نقشی در تعیین آنها ندارد و دایره قدرت خلیفه بر بغداد و مناطقی از عراق است و بقیه مستقل اند.

علتش هم این مسئله بود که ترکان تازه مسلمان که معتصم عباسی به آنها بال و پر داد و آنها را جایگزین مشاوران ایرانی در مقامات کشوری و لشکری کرده بود. اندکی نگذشت که این ترکان بر خلفا مستولی شدند و خلیفه را عز و نصب می کردند و این مسأله باعث انحطاط از نظر سیاسی شد و البته این دوره از نظر فرهنگی و تمدنی دوره اوج است چون فشار حاکمیت از اهل فکر برداشته شد و خلیفه درست نمی تواند اداره کند لذا علم و دانش و مظاهر تمدنی رشد می کند و قرن 4 و 5 که خلفا در ضعف عجیبی هستند اتفاقاً اوج تمدن اسلامی است.

در این دوره هست که گروهی از متدینین سنی، نگاه می کنند خلیفه ای که جای پیامبر(ص) نشسته است را با عمر مقایسه می کنند که او در چه جایگاه و اقتداری بود اما الان خلیفه چنان ذلیل است که او را کور کرده اند و در کوچه های بغداد گدایی می کند و کسی دیگر را جای او به عنوان خلیفه قرار داده اند و بعد هم معنویتی در کار نیست لذا گفتند راه نجات ما بازگشت به سلف صالح است.

این حرکت های سلفی وقتی رشد می کند که مسلمانان متدین احساس ذلت می کنند و فکر می کنند دین و ارزش های دینی رو به تباهی رفته و جامعه دارد منحط می شود لذا حرکتی پدید می آید که معنویت را احیا کند. اگر بخواهیم سلفی گری را ترجمه کنیم همان چیزی است که غربی ها ما را و پیروان انقلاب اسلامی ایران را با آن یعنی «بنیادگرایی» توصیف می کنند. نفس بنیادگرایی و سلفی گری چیز بدی نیست. بازگشت به روش افراد صالح و حاکم کردن ارزش های گذشته بر جامعه چیز بدی نیست اما این تعبیر و اصطلاح برای کوته فکری مصادره شد که خود را ملاک و معیار این قضیه می دانستند و هر کسی که غیر از آنها فکر می کرد را رد و تکفیر میکردند.

***اگر به دوره عثمان برگردیم ریشه های اختلاف که منجر به انقلاب مدینه شد، چه بود؟**

حضرت علی(ع) علت وقوع انقلاب علیه عثمان و فلاکت و هلاکت او را در مفاسد اقتصادی او عنوان می کند. حضرت در خطبه شفشقیه که خلفای پیش از خود را نقد کرده است راجع به عثمان که خرابی های بسیاری به بار آورده بود اما علت وقوع انقلاب علیه عثمان و آن فلاکت و هلاکت او را در مفاسد اقتصادی او می بیند و می فرماید: "او و خویشان پدری اش - یعنی بنی امیه - اموال خدا و بیت المال را به مانند شتر گرسنه ای که علف های بهاری را دولپی می بلعد به تاراج بردند و اگر او دست و پای خودش را می برید از این کار برای او بهتر بود".

زمان عثمان چپاول بیت المال برای نورچشمی ها و به اصطلاح امروز رانت خواری عجیبی پدید آمد. امیرالمؤمنین(ع) سر بسته این مسئله را مطرح می کند علت یابی می کند و می گذرد اما ابن ابی الحدید که سنی و شارح نهج البلاغه است و نیز مسعودی صاحب مروج الذهب سند می آوردند برای این فرمایش حضرت علی(ع) که چه بذل و بخشش هایی زمان عثمان شده بود و قشرهایی از مرفهان بی درد ایجاد شدند که ثروتهای نجومی و افسانه ای کسب کردند و این روش به قیمت از هستی ساقط شدن عده زیادی انجامید. لذا وقتی حضرت علی(ع) به خلافت رسید در اثر سیاست های غلط خلیفه پیشین چنان اوضاع خراب بود که حضرت باید جور اصلاح این وضعیت را بر دوش می کشید یعنی یک قشر عظیم فقیر ایجاد شد که حضرت هر شب کیسه آذوقه بر دوش به خانه نیازمندان سر میزد، این گویای چیست؟ حضرت بر سرزمین فقری که حاکم نشده بود بلکه سیاست های غلط پیشین باعث فقر گسترده در عالم اسلام شده بود که حالا باید حضرت آنرا اصلاح و جبران می کرد.

***سلفی ها چه نگاهی به دوره عثمان و این اتفاقات دارند؟**

خوارج خلیفه اول و دوم را صالح می دانستند اما خلیفه سوم و بعد امیرالمؤمنین علی(ع) را رد می کردند. برخی از اهل تسنن در طول تاریخ تا پیش از پیدایش این جریان های سلفی به عثمان نقد داشتند اما او را به عنوان خلیفه قبول می کردند. می گفتند قابل قیاس با آن دو خلیفه نبود ولی به هر حال خلیفه مشروعی بوده است اما سلفی ها هر سه خلیفه اول را تأیید می کردند. در مقطعی فردی بنام «حسن بن علی بن خلف برهاری» اندکی بعد از ابن تیمیه، یعنی در سال 323، فتنه ای را در بغداد برپا میکند و مردم را علیه شیعه و مخالفان طرز تفکر خودشان به حرکت وامی دارد و اولین کسی است که سلفی گری را عملیاتی کرد و دیگران را حذف می کند. این فرد به شدت حضرت علی(ع) را رد می کرد و به ایشان توهین می کرد و می گفت اسلام اصیل پس از خلافت عثمان تمام شد و با آغاز خلافت حضرت علی(ع) انحطاط اسلام آغاز شد و می گفت کسانی که گرد بتها طواف می کنند و منظورش حریم های ائمه بود و نذر برای غیر خدا می کنند- منظورش شیعه بود- و توسل پیدا می کنند، کافر و مهدورالدم هستند لذا به کشتار شیعه و حتی برخی از سنی هایی که مثل خودش فکر نمی کردند، دست زد.

***این فرد شاگرد ابن حنبل بوده است؟**

ممکن است که احمد بن حنبل را درک کرده باشد اما فتنه ای که برپا کرده است یعنی سال 323 ه.ق سالها از مرگ ابن حنبل گذشته است. خود ابن حنبل ایدا خودش اینگونه نبود و اصلاً او بود که مسئله «تربیع» در میان اهل سنت جا انداخت. چون تا پیش از او اهل سنت حضرت علی(ع) را رد می کردند و عموماً حضرت علی(ع) را به عنوان خلیفه چهارم که احترام دارد نمی شناختند اما ابن حنبل درباره فضایل امیرالمؤمنین(ع) کتاب نوشت و احادیث پیامبر(ع) را درباره حضرت علی(ع) تفسیر کرد و جا انداخت که حضرت علی(ع) خلیفه چهارم و قابل احترام است. قطعاً اگر خود احمد حنبل بود با این سبک فکرها مقابله می کرد منتهی میانی که او داشت که کنار گذاشتن عنصر عقل از مسائل دینی بود و تنها بر حدیث تأکید داشت و می گفت ما برای همه چیز حدیث داریم این طرز تفکر باعث شد که عده ای که این مبنا را گرفتند رو به انحراف بروند که البته خود او اینگونه نبود.

جالب است بدانید که احمد بن حنبل از نوادگان «حرقوص بن زهیر سعدی» از فرماندهان خوارج است که به دست حضرت علی(ع) کشته شد و می توانست بغض حضرت را در دل داشته باشد. اما کتاب می نویسد و حتی تعبیری دارد که اگر کسی علی(ع) را به عنوان امام و پیشوا قبول نداشته باشد از الاغی که در طویله خود دارد گمراه تر است. یا از او سؤال کردند حدیث «علی، قسیم النار والجنة» از فرمایشات پیامبر(ص) درست است گفت: بله! کاملاً درست است. این حدیث از عقاید قوی شیعی است و از او دلیل صحت این حدیث را پرسیدند گفت: مگر پیامبر(ص) نفرمود که "دوستدار علی(ع) مؤمن و دشمن او منافق است" قطعی است که مؤمن بهشت می رود و منافق جهنم می رود لذا علی(ع) قسیم النار والجنة است.

***جالب است کسانی که ریشه افکارشان به احمد بن حنبل برمیگردد این قدر دشمنی با شیعه دارند. در واقع باید گفت که تبعات عقاید احمد بن حنبل به این جریانات منتهی شد نه خود افکار او.**

بله کاملاً. حدیث گرایان صرف و حذف عقل باعث این کج فهمی ها از طرز تفکر ابن حنبل شد و تمام تلاش سلفی ها برای اثبات حقانیت خودشان این است که می گویند پیامبر(ص) فرموده است بهترین مردمان، مردمان قرن من هستند یعنی قرن اول- و بعد از آنها کسانی هستند که بعد از آنها می آیند و قرن سوم به بعد را میگویند کسانی هستند که حرفهایشان با هم تناقض دارد و سوگندهایشان و عهد و پیمانهایشان ناسازگار است. لذا می گفتند آن سه قرن اول، قرن سلف صالح است اما آن کاری که ابن تیمیه کرد -البته نه ابن حنبل چنین اعتقادی داشت و نه بر بهاری چنین کاری کرد- این بود که سیره مسلمانان این سه قرن را جزء مبانی استنباط احکام قرار داد. یعنی علاوه بر قرآن و سنت، سیره اینها هم ملاک قرار گرفت.

در گذشته فقط اصحاب را ملاک قرار می داد اما ابن تیمیه سیره تابعین و تابعین تابعین را اضافه کرد و حتی گفت اگر کسی می خواهد ببیند چه کاری مستحب و یا مندوب است در کتاب خدا و سنت و این سه قرن جستجو کند و غیر از آن اگر کسی عملی را مطرح کند بدعت است.

چون آنها ائمه معصوم(ع) را قبول ندارند چاره ای جز این ندیدند که صحابه را مقدس کنند. به اعتبار اینکه اینها پیامبر(ص) را درک کرده اند لذا اینها هر تفسیری از اسلام داشته باشند را درست می دانند و اینها به آیه 101 سوره توبه استناد می کنند که خداوند از صحابه پیامبر(ص) تجلیل می کند و "رضی الله عنه و رضوا عنه..." را ملاک قرار می دهند که خداوند از اینها راضی است و بهشتی هستند. حال آنکه ما از منابع خود اهل تسنن در اختلاف و طرد خود اصحاب نسبت به هم فراوان مطلب داریم.

***این عقل ستیزی را که از تبعات برخاسته از مبانی فکری ابن حنبل هست را چگونه با تأکیدی که قرآن بر عقل دارد جمع می کنند؟**

من معتقدم چه بسا احمد بن حنبل روی اعتقاد و باور نه اینکه بخواهد بدعتی بگذارد چون موقعیتی که او در آن زندگی میکرد تازه فلسفه در عالم اسلام پدید آمده بود و کتابهای نهضت ترجمه ورود پیدا کرده است و خود احمد بن حنبل معتقد به قدیم بودن قرآن بود و در «دوره محنت» او را به شدت اذیت کردند و به زندان انداختند. البته وقتی متوکل روی کار آمد چون مقابل مأمون و معتصم بود از وی دلجویی کرد و به او موقعیتی داد.

این دوره زمانی است که فلسفه دارد می آید و احساس خطر می شود و بحثهای عقلی اصل قرار می گیرد. برای همین او بر این مسئله تأکید می کند که ما در حدیث همه چیز را داریم و لذا "مسند" را نوشت که 30 هزار حدیث دارد جالب است با اینکه این مسند بر صحاح سته سنی ها مقدم است اما در میان آنها مسند حنبل اعتبار آنها را ندارد. برای اینکه در مسند حنبل احادیثی در فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (ع) هست که آن صحاح ندارد لذا احادیثی که در فضیلت حضرت علی(ع) است را رد می کنند و می گویند این اسرائیلیات و جعلیاتی است که احمد بن حنبل جمع کرده است!

احمد بن حنبل واقعه و حدیث غدیر را قبول دارد در حالی که اصلاً بخاری، حدیث غدیر را حذف کرده و برای همین صحیح بخاری، مقدس ترین متن حدیثی آنهاست. همین مسأله در دوره صفویه هم پدید آمد. پس از رسمی شدن مذهب شیعه «ملاحمد امین استرآبادی» دید همه جا بحثهای فلسفی اصل قرار گرفته است و اصول فقه هم مقدم بر خود فقه شده است و اصلاً سراغ حدیث نمی روند و مدام بحث عقلی و اصول فقه است. او سفری به مکه داشت و آنجا مقیم شد و آنجا دست حنبله بود و دید همه مدام می گویند قال رسول الله(ص) و تحت تأثیر قرار گرفت و گفت ما که مذهب حقه شیعه هستیم احادیث پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) را رها کردیم و به بحثهای عقلی می پردازیم، لذا جریان اخباری گری را در شیعه پدید آورد و نیت اش هم خیر بود منتهی چون کاملاً عقل را کنار گذاشت و حتی معتقد بود که ما نمی توانیم قرآن را کاملاً بفهمیم و فقط به مقداری که ائمه تفسیر و تبیین کردند می توانیم بهره ببریم.

جالب است که ملا محمد امین استرآبادی به ایران نیامد و فقط کتابش به ایران آمد و مبلغی از سوی او نیامد ولی وقتی کتابش منتشر شد آنقدر افراط در عقلگرایی شده بود همه علما گفتند حق با اوست و 150 سال اخباری گری بر حوزههای ما حاکم شد که البته تبعات منفی زیادی هم داشت که شبیه این اتفاق را در اهل سنت می بینیم.

***چرا جریان اخباری گری در شیعه منجر به جریان های تندرو نشد اما در اهل سنت خشونت و جریانهای انحرافی را به دنبال داشت؟**

برای اینکه وقتی احادیث اهل بیت(ع) را اصل قرار می دهند این احادیث و آن معارفی که در احادیث هست، معتقدین را به خشونت و انحراف نمی کشاند. یعنی صرف اخباری گری نمی تواند بد باشد اما تبعات منفی می گذارد. در شیعه فرقه شیخیه از اخباری گری منشعب شد و بابیه و بهائیت هم از شیخیه. یعنی تالی فاسد دارد. منتهی ضربه بزرگتر اخباری گری در شیعه این بود که تا قبل از این هر کسی فلسفه می خواند همه علوم از طب، نجوم، ریاضیات، علم الحیل و ... می خواند ولی وقتی اینها عقل را به کل کنار گذاشتند این علوم از حوزه های ما رخت برپست و به جای دیگر هم نرفت.

این اتفاقات درست در زمانی که رنسانس در غرب اتفاق افتاده و آنها در صنعت و علوم پیش می روند اما ملاحمدامین استرآبادی می گفت: تحصیل ریاضی جز برای بحث قبله و بحث ارث تزییع عمر است و آن وقت بعدها که آیت الله وحید بهبهانی اخباری گری را از شیعه برانداخت و مکتب عقلی را در علم اصول و اجتهاد احیا کرد فلسفه که برگشت فقط مابعدالطبیعه اش آمد و بقیه اش از بین رفت و یکی از علل عقب افتادگی شیعه پدیده اخباری گری بود.

***یک نکته مهمی که باید در این جریانات تکفیری، تبارشناسی شود تأکیدی است که بر قومیت گرایی دارند، این قومیت گرایی**

ناشی از چیست؟ آیا از قرآن و حدیث استنباط می کنند؟

این امر به سیره خلیفه دوم برمی گردد. او قائل به برتری بی چون و چرای عرب بر غیرعرب بود. وقتی سلمان فارسی به محضر پیامبر(ص) رسید، حضرت او را در کنار خویش با احترام نشاند. در منابع شیعه و سنی هست که خلیفه دوم گفت: این عجم چه کسی بود و وارد شد و بر ما عرب برتری پیدا کرد و پیامبر(ص) این مطلب را شنید و به روی خود نیاوردند و فرمودند هیچ فرقی بین عرب و عجم و سرخ و سفید نیست، الا به تقوا و برتری ایمانی.

بیت المال در زمان عمر در سال 20 هجری تأسیس شد. وقتی خلیفه دوم خواست سهمی برای مردم در بیت المال قرار دهد به صراحت عرب را بر عجم ترجیح داد و در میان اعراب، مهاجرین را بر انصار ترجیح داد، چون خودش از مهاجرین بوده است. در میان مهاجرین هم قریشی ها را بر غیرقریشی ها ترجیح داد. افرادی که در بدر و احد بودند هم امتیاز بیشتری داشتند و حاضر نشد برای ایرانی هایی که مسلمان شده بودند حقوق برابر با عربها در نظر بگیرد و اینها را موالی خواند. موالی تعبیری تحقیرکننده بود.

طبق احکام اسلام کسی که مسلمان می شود از حقوق برابر با سایرین برخوردار است. ما در سیره پیامبر داریم بعد از هجرت پیامبر، گروهی از یهودیان آمدند پیش پیامبر تا ببینند آیا او همان پیامبر موعود تورات هست یا نه. بعد که دیدند او همان است گفتند ما انتظار ظهور شما را می کشیدیم و میخواستیم ایمان بیاوریم. ولی امتیاز خواستند و گفتند شما باید ما را نسبت به یاران تان برتری بدهید چون یاران شما مشرک بودند ولی ما اهل کتاب بودیم. حضرت نپذیرفت.

هیچ برتری حتی برای افرادی که اهل کتاب بودند و مسلمان شدند و یا کافر بودند و مسلمان شدند قائل نشد. منتها زمان عمر حکم کرده بودند که ایرانی هایی که مسلمان می شوند از حقوق برابر برخوردار نیستند. تا مدتها اگر ایرانی مسلمان در جهاد شرکت می کرد هیچ حقی از غنائم نداشت. بعدها هم حقوق محدود و مختصر برایش قائل شدند. موالی حق ازدواج با زن عرب نداشتند. حق حرکت سواره در شهرهای عربی را نداشتند. حتی برخی در مسائل فقهی عرب را بر غیرعرب ترجیح می دادند. لذا برتری طلبی با ذائقه عربی بسیار سازگار است. حتی در کتابهایی که بعدها می نویسند تمدن اسلام را مساوی با تمدن عرب می گیرند و حتی پیامبر را پیامبر عربی می خوانند. در حالی که عرب هرچه داشت به برکت اسلام داشت و الا در مان جاهلیت باقی مانده بود.

وقتی عثمان روی کار آمد به نوع دیگر راه خلیفه قبلی را رفت. برتری دادن بنی امیه بر کل مردم از سیاستهای او بود. بنی امیه قبیله ای از قریش بود. بعد از شهادت امام حسین(ع) و روی کار آمدن شاخه مروانی بنی امیه چنان عربگرایی و برتری دادن عرب شمالی اصل قرار گرفت که فتنه های فراوان در شمال آفریقا و اندلس بین خود مسلمانها پدید آمد. عربها، بربرها را تحقیر می کردند و بارها بینشان جنگ و خونریزی شد. شما الان هم می بینید که کشورهای اسلامی نام خودشان را می گذارند؛ جمهوری عربی. در حالی که افتخارشان باید به اسلام باشد. تاریخ هم که می نویسند نامش را می گذارند تاریخ عرب.

*به عنوان سوال آخر بفرمایید که این جریانات چه نگاهی به شیعه دارند؟

شیعه با پیروی از اهل بیت(ع) شناخته می شود. رویکرد آنها به شیعه به دیدگاه آنها نسبت به اهل بیت(ع) برمی گردد. اگر دید نسبت به امیرالمؤمنین(ع) و اولاد طیبین و طاهرینش مثبت باشد آنها هم نسبت به شیعه دید معتدلی را پیش می گیرند اما اگر منفی باشد شیعه را به تبع امیرالمؤمنین و اولاد او رد و تکفیر می کنند. در دوره عباسیان منقول است که اسامی ای که گذاشته می شد معمولا اسامی خلفای اموی بود. یکی از نویسندگان نقل می کند که در شام من دیدم کسی فرزندش را حسن صدا می زند. پرسیدم چطور نام فرزندت را حسن گذاشتی؟ پاسخ داد چون ما وقتی فرزندان مان نافرمانی می کنند آنها را لعنت می کنیم. نامش را اسم اهل بیت گذاشتیم که اگر لعنت کردیم به آنها برگردد. ببینید مثلاً بربهاری نسبت به امام علی(ع) کینه دارد. لذا پیروانش به جان شیعه می افتند.

وقتی دولت شیعی ایرانی آل بویه توانست بر عراق غلبه پیدا کند و حتی بغداد پایتخت خلافت را گیرد و خلیفه را مقهور خودش کند، چون اولای ایرانی بودند و ثانیاً شیعه بودند مورد بغض متعصبان سلفی در آن موقع قرار گرفتند. در این زمان سلفی دوباره احیا می شود، چون نمی توانند شعائر شیعی را تحمل کنند. در این دوران اذان شیعی گفته شد و عید غدیر برای اولین بار جشن گرفته شد و برای اولین بار برای امام حسین(ع) عزاداری گرفته شد.

لذا جریان سلفی با روی کار آمدن آل بویه احیا می شود. بربهاری قبل از ورود آل بویه به بغداد در سال 334، جریان سلفی در سنی ها پدید می آید و حکم به مهدورالدم بودن شیعه و حمله به عزاران امام حسین(ع) دادند و محله کرخ شیعه را آتش زدند و کارهایی از این دست زیادی انجام دادند. نهایت اینکه اعمال آنها رابطه مستقیم با دیدشان نسبت به امیرالمؤمنین(ع) دارد.

برای دهن کجی به شیعه و توهین به امیرالمؤمنین زنی را سوار شتر می کردند و با چوب دنبال او راه می افتادند و می گفتند به جنگ اصحاب علی(ع) می رویم. یعنی در واقع واقعه جمل را بازسازی می کردند. جنگ با علی(ع) یعنی کشتن شیعیان. ابن تیمیه که عمدتاً سلفی گری با او شناخته می شود به امیرالمؤمنین(ع) بی معرفت است البته در بعضی جاها مجبور شده به ویژگیهای حضرت اعتراف کند چون از یک طرف خود را حنبلی می خواند که احمد حنبل دیدگاه مثبتی به امام علی(ع) را دارد اما ابن تیمیه بسیاری از فضائل علی(ع) را نادیده می گیرد یعنی حدیث مواخات یعنی برادری پیامبر(ص) و امام علی(ع) را نفی می کند. فضیلت داشتن علی(ع) را رد می کند.

بنابراین برخورد سلفی ها و تکفیری ها بسته به دیدگاهشان نسبت به امام علی(ع) را دارد. در مصر در عصر اخیر سرانی که

اخوان المسلمین را پدید آوردند نسبت به امیرالمؤمنین(ع) مشکلی نداشتند لذا اخوانی ها در مصر با شیعیان کاری نداشتند ولی وقتی به قدرت رسیدند و پیوند با سلفی ها خوردند به جان شیعه افتادند. میدان به آنها دادند، و دیدید که شهید شیخ حسن شحاته در شب نیمه شعبان به جرم اینکه برای امام زمان(عج) جشن گرفته به شهادت رساندند. آقای زمانی متخصص جهان اهل تسنن و مسئول اهل تسنن بعثه رهبری مقاله ای نوشته بود و در آن تأکید کرده بود از دیرباز در مصر نیمه شعبان را جشن می گرفتند، اما وقتی به قدرت رسیدند و به آنها میدان داده شد کینه نسبت به امیرالمؤمنین(ع) را با کشتن شیعه بروز و ظهور می دهند.

گفتگو از محمدالیاس قنبری و سیدحسین امامی